

مقاله چهارم در ذکر سلاطین کجرات امارت الله و برهانهم و نور فرستیم

بسم الله الرحمن الرحيم

از تاریخ مبارک شاهی و غیره مستفاد میگردد که سلطان فیروز شاه پادشاه دلی فرحت الملک را که نظام
مفرح نیز میقتد سه سالار کجرات گردانید. صاحب قهار آن مملکت ساخت و بعد از فوت سلطان
فیروز شاه، ندهش سلطان محمد شاه نیز حکومت کجرات بوی مقرر فرمود اما فرحت الملک چون داعیه نفیست
داشت باز چند اران، کافران آن حدود سلوک بیوار نمود و جهت خوش آمد ایشان شکار کفرو رسوم بیست
رواج داد. ازین سبب علما و فضیلهای کجرات در سنه ثلث و تسعین و سبعای عریفیه بیاید سر بر آسمان نظمه
سلطان محمد شاه مرسله اشتمد مضمون آنکه فرحت الملک بسواد شیطانی و بیاد هوس جهانی مرتب اعمال
ناشایسته گشته چندان در رواج اسنام و رونق او ثامن میگوید که بده سومات قبل اهل صنایع شده
شکار و شاد مسلمان روز بروز منطفی میگردونه منبر از عزت و حرمت بجشی و نه مسجد از صوم و صلوة بسند
اگر در یوقت اندیشه که موجب تقویت دین و رواج اسلام باشد بطور رسد فهو المراد ذکر نه کار از دست رفته سلطان
دین پناه از استماع این مضمون متاثر و متالم گردیده بعد از تأمل وافی و تفکر کافی جهت تنظیم و تدبیر شیخ
خواجہ کانیات عبد افضل الصلوة و حکومت مملکت کجرات اعظم بایون طغزخان بن وجیه الملک را که
از امرای کبار بود اختیار نمود و در روز نسیم برج الثانی سال مذکور خلعت خاص عنایت و جهت توقیر
و حرمت وی چرخید و بارگاه سبج که مخصوص پادشاهان بود بوی عطا نمود و او در چهار روز رحمت یافته از تخر
بلند

ذکر سلاطین کجرات

۳۵۱

مقاله مردم
۸۵۶

برآمده و سد و غرض خاص مبتذل گرفت. اسبابان خود پر دخت و سلطان محمد شاه روز دیگر که چهارم ماه باشد بطریق
شایسته پسر ظفرخان رفته کوشش او را بدر نصایح کراهار ساخت و باز خلعت خاص لطف فرموده رخصت کجرات

در بیان سلطنت سلطان مظفر کجراتی و ولادت ظفرخان المخاطب مظفر شاه

در بلده دیلی روی کیش نه بیت و پنجم محرم سنه ثلث و اربعین و سبجایه بود پدرا و از تبه شاد ابداری فیروز شاه بدو
امارت ترقی کرده در درگاه او و سلطان مذکور صاحب اعتبار گشت و ظفرخان در عهد سلطان محمد شاه
بجمن سلوک و پریمیزکاری و تقید به شرع محمدی و امانت و دیانت شهرت تمام پیدا کرده بنا بر آنکه وقتی که عوذه داشت
علمای کجرات بدلی رسید سلطان او را دست گرفته چنانکه گذشت صاحب صوبه کجرات کرده ایند کونین چون وزیر
منور نوشتند و بفرمود سلطان جای القاب خالی گذاشته بودند سلطان بنخط خود القاب چنین نوشت که برادم مجلس
خان معظم عادل باذل مجاهد المله و الدین و ظمیر الاسلام و المسلمین و نمد سلطنة عین المملکة قاصح الکفره و المشرکین
قاصح الفجرة و المتمرین قطب سماء المعالی و نجم ملک الالعی مضر روز وفات متین فکدش و کشور کیر آصف تدبیر غیا
امور ناظم مصالح جمهور ذی المیامن و التعاوات صاحب الراى و الکفایات ناشر العدل و الاحسان دستور حاکم
الخ قلی اعظم همایون ظفرخان و چون کبچ متواتر از دیلی متوجه کجرات کردید در راه جنب آمد که تا نار خان بن
ظفرخان را که وزیر سلطان شده بود پسری متولد شده با حمد خان موسوم گشت ظفرخان آنرا شبکون خوب گرفته
چون علی ترتیب داد و اکثر امرا و لشکر را تشریف و خلعت داد و چون بنا کور رسید مردم کنیاسیت از نظام مخرج
براد خواهی آمدند ظفرخان و لاسای آن جماعت کرده خلی بملک نظام مخرج فرستاد که در عازمت سلطنت
شاه چنین مذکور شده که تو محصول چندین ساله سلطانی را بخواج خود صرف کرده یکدینا بجزانه نرسایند و بی
دست نظم و جور در آورده عموم متوطنان این بقاع را رنجانیده چنانکه مردم کوز جنب برآورد استقا تا بدلی آمد چون
زمان حاصل و عقد مام این ناحیه بمن سپرده اند طریقه صواب است که بر ج از محصول خالصه موجود است بطریق
استعمال پیش از خود بدلی بفرستی و تسلی مظلومان نموده خود نیز متوجه بدار الملک کردی نظام مخرج

تاریخ فرشته

در جواب نوشت که چون راه بسیار آمده ای بجای ما بشید و تصدیق کنید که من بجای آمده حساب خواهم گذرانید بشرط
 آنکه مرا بگویند بسیارند و ازین جواب بنی و طغیان او نزد ظفرخان یقین شده باساول که بالفعل که احمد آباد بجای آن
 واقع شده رفت و چون نظام مستخرج با کجراتیان و کافران پیوند کرده ده دوازده هزار سوار و پیاده مخلص برسانید
 اراده خبک داشت ظفرخان تخت رسولی نزد او بفرستاد که پنهان شمرت دارد فرستاده بطریق نصیحت و اطلاع
 پیام داد که از وخامت کار اندیشه کرده با دلی نعمت دور مباشی و با تسلط ما را کافران و کجراتیان که تاب نبرد بهاداران
 و متمسکان ندارند فریب نخورده خود را بدلی برکاب بجایون سلطان محمد شاه برسان یا نزد من آمده برسد امارت
 ممکن باش و غیر ازین اندیشه بخاطر برسان که موجب خذلان جنندان خواهد بود طبیعت

باید نهادن دل اندر فریب که است از پی نبرد فراری نشیب نظام مستخرج را چون ایام دولت
 پیری شده داعیه سلطنت در خاطر داشت با رسول درستی کرده جوایه های نامناسب و نالایق داد و ظفرخان
 ناچار شده سپاه خویش را گرد آورده در سه سو سه اربع تعیین و سببهای با چهار هزار سوار پیاده زن نیزه گذار مانند
 در عدد برق جوشان و سر و شان روانه بفرستاد و نظام مستخرج آن خبر شنیده ده دوازده هزار کس را بجوای
 از بفرستاد و بیرون آمده در موضع کاتو که دوازده گردوی آن بلده است با ظفرخان مقابل شده مصاف داد و بعد از
 استحال آفتاب حرب و مزب آفتاب نصرت و فروزی از افق بخت از جنم ظفرخان طلوع نموده نظام مستخرج
 بقصد نخصن بفرستاد که بخت و ظفرخان با سپاهیان مظفر و منصور با کوبه تمام بفرستاد و رفته میامن عدل و داد آن

۷۹۳

بلده را پس فرودس برین سبزه و خرم گردانید و دست نه نفس و تعیین و سببهای کجی است که منزل مسافران
 و تا جبران است شاقه بحال رعایا پر داجت و حکام و که خدا نصیب کرده عنان معاودت بصوب اساول
 معطوف داشت و در تنه است و تعیین و سببهای عرضه داشتند که رای بدیش و برکت که همیشه فائده اطاقت
 حکام کجرات برودش داشته در مقام فرمانبری بود درین ولا اساس پی از رمی نهاده از رتبه انقیاد سر کشید
 و با وجود شرکت و بت پرستی بر زیر و ستان آغاز بردستی نموده ظفرخان بجهت طع و قمع آن ملعون با سکر
 از شار بیرون متوجه انصوب گردید و بعد از وصول بمقصد قلعه ای در راه محاصره کرده از طرفین چنین کرت جنگهای صعب بود

۷۹۵

۷۹۸

حکومت ظفرخان

مجاله محترم

انجام مید و بهر گرت مردم بیرونی بطرف اختصاص یافته در تقسیم محصورین کوشیدند و اطراف ولایت اندر رافرو گرفته دست منب و غارت دراز کردند و سر تاجانه یا قند نجاکت برابر ساختند و دختران و پسران اعیان و تبار بگیری و غلامی بردند و در دست قلیل میان اسل قلعه انچنان قحط و غلامی پدید آمد که سکت از کرب و کرب به از سکت و آدمی از هر دو نمیکدشت بنا بر آن رای آن رای بسیر تغییر یافته از سر کشی خویش نا دم و پشیمان گشت و بجز اعانت و حمایت چاره نده پسر کلان خود را همراه چند نفری از مقر بان با پیشکشات فراوان بیرون فرستاد تا طلب همبشا خاک در گاه بوسیده سر عرض داشتند که اگر چند روزی خلاف رضا امری صادر شد و در ارسال کلید حصار تنها و فی رفت بنا بر حفظ ناموس دولت بود تا نزد امثال و قسطنطنیه منذور باشیم اکنون بخدمت آمده ایم اگر از دیوان نکاستن پرسش خواهد شد قهرمان تیغ بسرفشانی و جان ستانی این جبع اشارت فرمایند و اگر بمعنای

وَالْكَاطِبِينَ الْعَظِيمِ وَالْعَافِينَ عَنِ الْإِثْمِ وَاللَّهِ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ قلم غفور جواد

تقصیرات ایشان خواهند کشید من بعد از آنها سر موی فریب باب تقصیر نخواهند دید ظفرخان صلاح وقت در صلح و خود دید و پیشکش فراوان از نقد و جواهر گرفت و دست از محاصره باز داشته خواست بقصد غرض جانب سوسا که نزدیک بندر دست شتاب در آن اشما خبر رسید که ملک راجا الما طلب بجا و لجان که جد سلاطین فاروقیه بر پا نمودند باشد اعلام استقلال افزاشه خارج اقطاع خود تنها نیز نام قلعه را گرفته تمام ولایت خاندیس را تصرف در آورده و بان اکتفا نکرده بعضی از پرکناست کجرات مانند سلطان پور و نذر بار را نیز فرجعت میرساند ظفرخان علاج آن امر ضرور دانسته بدانصوب متوجه گردید ملک راجا که مرد عاقل و دانا بود خود را مرد میدان اونا دانسته در قلعه متحصن گردید و صلاح در استخار و موافقت دیده جمعی از علما و فضلا نزد وی فرستاد تا بسخنان مخالفت آمیز بساط نزاع در نور دیده ابواب دوستی و کجبتی مفتوح دارند ظفرخان که از ازل علم و فضل و سلطنت کجرات کمون خاطرش میبود قدم حلا کرامی داشته عهد و شرطی که متعارف زمان بود در میان آورد و بعد از آنکه از طرفین تحف و نقایس منصفه ظهور شد ظفرخان با ساول رجوع نموده میان آن دو طایفه طریقه محبت و یاری سلوک گردید و از آنکه ملک راجا و جوی می نمود که از اولاد خلیفه دویم حضرت فاروق ظفرخان در کتاب و مراسلات مریدانه پیش آمده در اعزاز القاب او

حکومت ظفرشاه اور بھارت

مقالہ چہارم

شمیر بدیع کردائید و معاہدہ و کنایس ایشان خسراب و متاصل ساخت و چندین قلاع انولایت کشادہ بجزان سپرد
 و بعد ازتہ سال بہ پن معاہدت نمود و ازسبب کلام تاریخ الفی چنین معلوم میشود کہ بعد ازہر بخت ازین طرف ظفرشاہ
 خطبہ بنام خود کردہ جویش را مظفرشاہ خواند و درتسلیع و تسخیر و سببہایہ آن تفصیلاً کہ دروقایع سلاطین ہند
 نوشتہ تانارخان ولد مظفرشاہ کہ وزیرسلطان محمدشاہ بود درعہد سلطان ناصرالدین محمودشاہ باسارکچان جنگ
 کردہ اورا بجانب طمان کریرانید و چون ازادواضع و اطوار و داعیہ سلطنت و بی معلوم میشد طواقبانخان کہ وکیل مطلق
 آلمان محمودشاہ بود بدفع او متوجہ پانی پت شد تا تانارخان صلاح درمقابلہ او ندیدہ جسیریدہ اندازہ دیکر خود را بہ
 رسانید و خواست کہ محاصرہ کردہ آنرا تصرف آورد اقبانخان پانی پت را گرفتہ تعبہ بہرہ و غنائی تمام متوجہ وطن
 شد و تانارخان درنیوقت نیر درمقابل اولندہ درٹانایہ بجانب کجرات کرجت و بلازمت پدیر خود مظفرشاہ رسیدہ
 اورا پادشاہی و بی نیز ترغیب و تخریب نمود مظفرشاہ قبول آن کردہ دراستعداد لشکر شد لیکت چون خبر رسید کہ
 میرزا پیر محمد بغیرہ صاحب قران امیرنہجیہ کورکان و اصل ممالک ہندوستان کتہ طناراکرنت مظفرشاہ بھارت
 دریافت کہ میرزا پیر محمد مقدمہ صاحب قران است بنا برآن عرفیت خود را اورا مصارر رسانیدہ دستہ احد
 و ٹانایہ با قلعہ بسر خود تانارخان بقصد تسخیر قلعہ ایدر ہضت فرمود و درینب و غارت فقیر کردہ قلعہ را بسجک
 و درتصیق اندرونیان کوشید راجہ ایدرغل نام از غایت عجز سولان فرستادہ قبول پیشکش داون نمود و چون ممالک
 و بی پرقتہ و آشوب بود مظفرشاہ بہ پیشکش اکتفا نمودہ در رمضان سنہ مذکورہ بہ پن مرحمت کردہ و در بجال غلظت
 کثیر از جانب و بی از مادہ صاحب قران کرختہ بہ پن آمدند و مظفرشاہ تشدد احوال بجماعت اہم داشتہ در حق برکہ ام
 شفقتی کہ لایب بجال او بود بجای آورد و درحمان زودی سلطان محمودشاہ بن سلطان محمد بن فیہ و شاہ از صاحب قران
 کرختہ بولایت کجرات درآمد و بنا برانکہ مظفرشاہ صلح و دوستی و بی سلطان ندیدہ چنان سلاک
 و معاش نالایق نمود کہ تنگ آمدہ و اشکاتہ بالوہ رفت و درسنہ ثلث و ٹانایہ پادگیر مظفرشاہ متوجہ قلعہ ایدر
 و اعاطہ نمودہ درتسیران سعی کشت و فارسی ایدر ہند فرار چارہ ندیدہ شبشب قلعہ را خالی کردہ و بجانب
 بجا کرکرجت و علی الصبح مظفرشاہ کجیر کو بیان قلعہ درآمد و کجیر نماز سکر بھتہ پیر رسانیدہ و درمی غنا

۹۹

۱۰۰

۱۰۱

۱۰۳

شکست در آن قلعه نگه داشته خود بجانب پهن معاودت فرمود و در سینه اربع و نایب مظفر شاه رسانیدند
 که کفار سومات هجوم آورده نهانه اسلام برداشته اند و بر پنج سابق باز در اجای مراسم کفر منبیکوشند مظفر شاه
 فوجی بزرگ بدو بجانب کسبل کرده خود نیز از عقب روان شد و در روزیکه رای سومات و کفار استعد و هجوم نموده اند
 و با استقبال لشکر اسلام کرده بودند و بیان آمد و مینمای جنبت میشد مظفر شاه بشکر پیش رسیده از اجباد
 بی میان سه ولهای خون روان سانت چون در ایشان طافت و قوت نماند خسته و مجروح با تفاق رای تعلقه
 و سب در آنند **ملیت** خدا و رحمت شهنشاه را بریت در افتاد بدخواه را مظفر شاه
 در اعطای کرده با آواز تجیر و صلوة و شکریدن و امامه رعد آواز و ناپید کردنای فتنه پر و از زلزله در ارکان دولت ایشان
 اندامه در یکروز آن حصار را بجز و قسم مفتوح ساخت و جمیع مردان بالغ او را علف تیغ بیدریغ کرد و اینده را چه
 سایر روسانی بهجماعت زار پر دست و پای فیل هلاک کرد و اهل و عیال و زن و بچه آنها را مسلمانان گرفته بردند
 و اعمال و افعال ایشان را متصرف شدند و سلطان مظفر جنبها کرده شکر عنایت الهی بجا آورد و تاجانه بزرگ شکست
 و بجای آن سجد عالی بنا ساخته ضبط انظر فبکی از امرای بزرگ رجوع کرد و با عنایم موفور به پهن مراجعت فرمود
 و بدین فتح ایدر استقلال و عظمت او یکی قدس گزار شده در اندیشه آن شد که بجانب دینی لشکر برده مستخرسانه
 و سپر خود مانا رخا از انخطاب و القاب غیاث الدوله و الدین سلطان محمد شاه مخصوص گردانید و از اساول کج کرده
 چون بقصبه سنور رسید مزاج سلطان محمد شاه از طریق ابدال منحرف شده بنا بر آنکه آفتاب عمرش بافق غروب رسیده
 بود بر محالجه و مذاوی اطبای حشاق اثری مترتب نشده در گذشت و مظفر شاه فتح غریمت نموده با ساول
 رفت در وایت صحیح است که نامارخان در سالد کور با ساول بر پدر خود حشوج کرد و او را که پیر و ضعیف شده
 گرفته در قلعه انجا محبوس ساخت و هم خود شمس خاوند وکیل السلطنه گردانید و خویش را با ناصر الدین محمد شاه لقب ساخته
 صاحب شکره خطبه کجرات کشت و بقصد تنبیر دلی در سامان سفر و استعداد لشکر شده منقضت نمود سلطان
 مظفر شاه یکی از معتقدان خود را نزد برادر فرستاده با ستغانه تمام معینام کرده و در استخلاص خود و هلاک محمد
 مبالغه و استغاثه از مدبر دشمنان جو ایداد که محمد شاه فرزند رشید و قابل تو است و نب با و ترا تعلق خاطر بسیار

سلطنت مظفر شاه کجراتی

۳۵۶

مقاله چهارم
۸۵۳

می باشد اکنون باین امر فی حدیث در ملک او قیام نایم بعد ازین محتمل است که وقت پشیمانی بدست تیر ملامت تو کردم مناسب است که درین باب کمال اندیشه نمایند و از روی فکر جواب دهند سلطان مظفر شاه پیغام داد که از تاسیج من بیخبر گمتر برگاه چنین فرزندی بپذیر خود درین مقام باشد عاق شود و قطع رابطه عطف و مهربانی شده نسبت پدر و فرزند مسلوب و زایل خواهد بود پس لازم است که آن برادر بر پیری و ضعیفی من رحم کرده آن عاق پدر را بسزا رسانند و اصلاً اندیشه کنند که کارم از غم خوردن بجای رسیده است که اگر بفرزدار رسم بنور آفتاب بافق مغرب زرسیده باشد که آفتاب عمر مغرب فنا خواهد رسید **بیت** کس را چه خبر ز آه جانسوز دلم وز داغ قیامت افزون دلم امروز چنانم که بفسرد از رسم فردای قیامت است امروز دلم شمشان ناچار شده بر برادر پیرتر تم فرمود و در قصبه سور که بر سر راه دلی است محمود شاه را مسموم ساخته بکشت و بتخیل برادر را از مجلس بر آورده بر سینه حکومت ممکن کرد و ایندخیل چشم که پرورده لغت او بودند و از اعمال محمد شاه آزار داشتند یکی بدو پیوسته حیات دوباره یافتند و قسیران قدیمی محمد شاه که او را بان کار باز داشتند بودند ترسیده متوهم گشتند و میخواستند فرار نمایند که سلطان مظفر شاه از غایت شفقت و ترحم کنانان ایشان بخشید و همه را در سلکت نوکران پسر محمد شاه که احمد شاه نام داشت قتل نمود و چون دلاور خان والی مالوه فوت شده بود هوشنگ شاه قایم مقام او گردید و شهرت یافت که هوشنگ بطبع ملک پسران سر فاده بکشت بر آینه مظفر شاه بر آن آگاهی یافته دست فرود نهاد با ساز و عدت فراوان متوجه سناباد و دوار کردید و هوشنگ شاه چون جوان شوخ و شکست بود عاقبت اندیشی ناکرده مقابل لشکر کجرات که براتب زیاد بود خستیار نمود و بعد از جنگی که تهمتان و بهادران جهان زبان سخن و آفرین کشانند سپاهیان مالوه منظم و منکر گشته هوشنگ شاه بدست مظفر شاه گرفتار گردید و مظفر شاه خطبه و سکه بنام خود کرد و بخت مان برادر خود تفویض فرموده با ساول مراجعت نمود و هوشنگ شاه را بفرزند زاده خود احمد شاه سپرد حکم فرمود که در یکی از قلاع مجموع سوار احمد شاه بدینچه ماسور بود عمل نموده بعد از چند ماه عویض هوشنگ شاه را که بخط خود نوشته مثل بر بفرزاری بسیار و شعر بر عجز و انکسار بود بخرجه خود آورده التماس استخلاص نمود و چون مالوه غل شده نصر شخان را از دوار بیرون کردند و التماس سلطان محمد شاه در معرض

قبول افتاده تخت از بند خلاص ساخت و بعد از چند گاه چتر بغداد و سایر پرده سرخ و سایر لوازم پادشاهی عنایت کرده ولایت مالوه و مند و بالتمام بومی داد و سمره احمد شاه به انطف فرستاد تا او را بر سر آن ولایت بنشاند چنانچه بخت قیام نمود و بهوشنگ را بر تخت مالوه ممکن ساخته قرین بخت و سرور کجرات معاودت فرمود و سلطان مظفر شاه در او چهل ماه صفر سنه اربع و عشر و ثمانیا به بخورشده چون دانست که مرض الموت است ماسم وصیت بجای آورد و بنا بر آن قابلیت احمد شاه را پیش از فزاید آن خوانید و پیرا و بعد ساخت او را خود را با طاعت وصیت فرمود و در ششم رجب ساله کجور که عمرش بمقادیر یکسال و چند ماه بود وصیت حیات پرده سفر آخرت اختیار فرمود و در زمان ایالت او بعد از وفات خدایگان کسبیر بیست سال و کسری بود

ذکر کیفیت پادشاهی سلطان احمد شاه کجراتی امار الله بر فانه

پادشاه جم جاد سلطان احمد شاه بموجب وصیت پدر خود شهنشاه کجراتی که در روایات صل و داد و امرات مر رعیت پروری و مظلوم نواری از خود بتقصیر باطنی نکشت و ولادت او در شهر سنه ثلث و تسعین و سبعمایه بود مبنهان از اجداد او یافته بودند که از وی امری صادر خواهد شد که بدان نام سیکت او در جهان باقی خواهد ماند و ظاهر آن امر بجای شهر احمد آباد کجرات باشد و در سنه خمس و عشر و ثمانیا به فیروز خان که پسر سلطان مظفر شاه بود خبر جوس وی شنیده علم نبی و مخالفت افراشت و حاتم الملک و ملک شیر و ملک کریم خسرو و همچو دیگران کس کسری که از مشاییر ایه بی سطره بود و بشرارت ذاتی و فتنه انگیزی موصوف و معروف بودند با او پیوستند و بگرفتن خیل و حشم پرداخته امیر محمد ترکن حاکم کنباست را با خود متفق ساخته فیروز خان را بکنباست بردند و بیعت خان بن سلطان مظفر بالکر بزره بحدود صورت نزد او آمده و سعادت خان و شیر خان بن سلطان مظفر و انطاع خوش خیم طمخ شدن بیست و ششینه آنها نیز بکنباست رفتند و کنار آب زبده مسکر ساخته و با هم کنجاک کرده با بیعت بستند و در روز عاشق و حشمت بیروج رفتند و فیروز خان چتر بر سر گرفته سزا پرده و بارگاه سنج بهم رسانیده اعلام کرده و بینه کجریه و خطی در باب استعانت و امداد بسلطان بهوشنگ نوشت و سلطان بهوشنگ قبول کرد که بعد از حصول مقصد بهوشنگ

سلطان احمد شاہ کجراتی

۳۵۹

مقالہ چہارم
۱۰۵۴

صد لکھ تنگہ بدھ و پیمانہ برائے ہونی چکا کہ اس وجہ سے زمینداران اسپ و غلت و فرمان فرستادہ پانچا
خود ولایت نمود و سلطان احمد شاہ با وجود عنوان شہاب خود را بدست غلبت نموده اول جمعی را مصوب کتب
صنعت آمیز نزد فیروز خان فرستادہ چون شراب بند و عطا از فساد و شورش چون ندیم در مزاج اولیائے تخت
آدم بہن کر با برخی از لشکر بدفع او نامور گشت و بعد از قتل شدیدی شکستہ و خستہ از میدان قدم بیرون نہاد و این فتح
بنام مالک اس شدہ نخواست و غرور بدماغ اوراہ یافت و امر اتاب تسلط ہونیاوردہ با اتفاق قبائل مہاراجت نمود
و اکثر از فیروز خان جدا شدہ بدرگاہ سلطان احمد شاہ شتافتند و وی کوچ بر کوچ متوجہ بروج گشتہ چون قریب
و جوار حاصل آمدہ فیروز خان مع برادران مد قلعہ بروج متحصن شدہ و سلطان احمد شاہ با زر سولی نزد فیروز خان فرستاد
پیغام کرد کہ حسد ایجان کبیر حکم امر میندہ پی شہدہ و نظیر نام حل و عقد این دیار بقضہ اقدار این ہمقدار سپردہ بچند
کہ اساس قصہ شایع و بنیاد فخر را سنج سلطنت بجن اطاعت و انقیاد امرای سپہر شام و موافقت و معارف
انام است حکام لاکلام دارد و باید کہ از خسر آمدن عمر و زینہ فریفتہ نشوند و از اعمال و افعال بیخبر نادم گشتہ
تکت بدامن خود است حکم کردہ اند کہ عاقبت بنی و خیم ہست و اقطاعی کہ خدا ایجان کبیر کردہ ام بشما دادہ بدان
قانع شدہ و منجہ دیگر الطاف نیز باشند بر او ان نیز بعد از وصول رسول و شنیدن پیغام خیر انجام دین گشتہ یکی از نزدیک
ہیت خان کبیر حقیقی سلطان بود بیرون فرستادہ انہما رنداست نمودند سلطان اورا بصوف عواطف نواز فرمود
رقم خوب بر سر اید جوامع ایشان کشیدہ بہت خان مشمول عنایت سلطانی شدہ و قلعہ بروج رفت و با اتفاق فیروز خان
و سعادت خان و سرخان ہلار منت سلطان شتافتند و او بر یک از انہما را بعنایت تازہ سرگرم ساختہ رخصت چاکر
ارزانی داشت و خواست کہ بہتین تشریف برود و ان اشنا خبر رسید کہ سلطان بہوشنگت رکہ فیروز خان بہر طلبیدہ
از دوا الملکت متوجہ کجرات است سلطان احمد شاہ عماد الملکت را بالشکر کثیر مستعد کارزار مقابلہ اورا نہ فرستاد
و خود نیز از عقب با جماعت موری و مسزنی رو بہ او آوردہ عماد الملکت چون بہرعت علی منازل کردہ سلطان بہوشنگت
نزدیک شد او کوچ بر کوچ پی توقف و درنگ و غایت خجالت و انفعال بجانب دیار خویش شتافت و عماد الملکت
چند منزل تعاقب کردہ زمیندارانی کہ با سلطان بہوشنگت ایل شدہ بودند گرفتہ مطیع ساختہ و ہم مراجعت بر امرات

تاریخ فرشته

سلطان احمد شاه بعد وصول عماد الملکت از راه برشته اساول را از بخارا رسم سیدش شکست روضه علیا کرد اینست در او اندر همان سال یعنی خمس و عشر و ثمانیا به یوای بخارا نوش کرد و بعد از استخاره و استناره با حقایق سپاه شیخ محمد قدس ستره برکنار آب شهر شمری طرح انداخته موم با حمد آباد ساحت دور اندک متقی با تمام رسیده و الملکت سلطانین کجرات شد و قصبه اساول یکی از محلات اشهر کرد و عمارات پادشاهان و بزرگان از کج و خشت پنجه است و اکثر خانهای مغالین است و در آن جمله که بدر بار پادشاهی متصل است ته طاق کلان بخت پنجه ساخته اند و کج و ساروج اندوده اند از تر پولیه مسیکو نیند و بازار در غایت وسعت و فراخی است چنانچه ده ارباب به یوای یکدیگر میوزند رفت و در کانه بخت پنجه ساخته کج کاری کرده اند و قلمه و مسجد جامع طرح نمودند در بیرون شهر مسجد و شصت پوره که بر پوره شصت بر بازار و مسجد و دیوار بند آبادان ساحت و در باب معموری و دیگر خصوصیات احمد آباد اگر گفته شود که در تمامی هندوستان بلکه در کل جهان آن عظمت و دارا استکی شهری موجود نشد. مهالخته بوده باشد و هنوز از آن سال برخی مانده بود که چهار برادر باز سر کار خود رفته با غوای ملک علای بدر که از سر داران کلان بود و قرابتی نزدیکی سلطان مظفر داشت اسپ مخالفت زین کرده پای در رکاب بنی نهاده غل رای ایدر که پنج شش هزار سوار و پیاده داشت بوده و اعطای قلمه ایدر با خود متفق ساختند و سید ابراهیم الماطب برکن الدین خان جاگیر دار محراس نیز با ایشان بکبت شده جمعیت خوب نزد فیروز خان بهر سید و سلطان احمد شاه لشکر کرده آورده با ایشان شکست پادشاهی متوجه مرز کرده و از انجانی راه فتح خان بگفته رکن خان از احمد شاه برشته بغیر از خان بیوست و فیروز خان کنت در رکن خانرا در قلمه محراسه نگاهداری است خود با اتفاق رای نسل در موضع انکور که جنس کرده بی محراسه است مقام نمود و سلطان احمد شاه بشو به بنینه خود عمل کرده چون محسود و باغیان رسید جمعی از علمای ایش ملکت بدر و رکن خان برستاد تا پوره عظمت از پیش نظر بصیرت ایشان برداشته بر راه راست ولایت نمایند و بنا بر آنکه رسولان جواب موافق بدعا شنیده و دلگیر کردند سلطان احمد شاه با افواج و صفوف آراسته بجانب قلمه روان شد و فیروز خان خلاصه لشکر خود را بعد در ملک بدر فرستاده اورا بکبت ترغیب نمود بنا بر آن ملک بدر رکن خان و سیف خان و انجمنان و دیگر سرداران در ظاهر حصار افواج را حینای خبک ساخته بمقابل سلطان در آمدند اما هنوز کار با

سلطان احمد شاه کجراتی

۳۷۱

مقاله چهارم
۵۰۰

سیف و سان فرسیده بود دولت پادشاهی در دل ایشان کار کرده سرسپهر سیم سحاب قلعه گریختند و پنهان
شده متخزن گشته احمد شاه بجا صره پرتقه چند مرتبه کسان فرستاد و در باب صلح ترغیبات نمود و ملک بدر و
انگسختان از راه مکر و خدر پیغام دادند که فلان و فلان از امر اگر نزدیک قلعه آمده عهده قرار نایند که خاطر ما جمع شود
بیرون آمده ملازمت خواهیم کرد سلطان احمد شاه از حسیله و مکر ایشان خاف گشته خان اعظم آذرخان و ملک افشار
عزیز الملک قوریک میهنه و نظام الملک و سعد الملک قوریک میسرور که عهده در گاه او بودند حسب الالتماس
او نزدیک دروازه قلعه فرستاد و گفت از مکر و خدر ملک بدر بر خدر باشید و درون حصار سرزید ملک بدر و
انگسختان بکالت فیروزخان از بالای دیوار قلعه سخنان ملایم گفتند و چون پنداشتند که بر گرفتن اجتماع تری
مترتب نخواهد شد در سه قلعه کشته بیجان اقیاع صلح بیرون آمدند امرای مذکور نزدیک شده سواره بسن مشغول شده
ناگاه جمعی که در خندق کمین کرده بودند بیرون تاخته متوجه ایشان شدند آذرخان و عزیز الملک میهنز بر کرد و گاه
بیوتان زده خود را با احمد شاه رسانیدند و نظام الملک و سعد الملک کفر قار شده و قتی که ایشان را به قلعه می آوردند
یا ملک بلند می گفتند که ما خود کفر قار شدیم سلطان ملاحظه حال ما نماید و بر قلعه تبارد که سیک حمل بدست می آید سلطان
احمد شاه جنگ سلطانی انداخته بقولی در چهار روز و بقولی بعد از سه روز مغسوح گردانید و ملک بدر و انگسختان
سیف قهر و غضب کرده گشته و نظام الملک و سعد الملک برود بسلاست بملازمت احمد شاه مشغول شده بودند
در غل بجنبل و کوه در آمدند و در بعضی از کتب تاریخ این حکایات بنوی دیگر مطهر گشته تجمه اختصار بذكر آنها نپرداخت
و علی الحال چون رغل با فیروزخان مخالفت کرده تمام میلان و اسپان و اسباب شوکت گرفت و خدمتانه خود اضا
آن کرده نزد احمد شاه فرستاد لاجرم فیروزخان بنا کور رفته بدست حاکم آنها مقول گردید و در سنه شصت و شش
و ثمانی سلطان احمد بر سر راه جلواره شکر برد و راه از سلطان بهوشنگ امداد خواست و احمد سر کجی و شوکان
بن شیخ ملک آدم بسنگر که از اعظام امرای مظفر شاهی بودند از شکست و عهد جا عتیکه مقرب در گاه احمد شاه
گفته حل و عقد جمهور خلافت با ایشان رجوع بود و در آن وقت که سلطان احمد جلواره بود علم طغیان و عصیان او را شنیدند
و مردم واقعه طلب و قه جوی از اطراف و کناف بر ایشان جمع آمده بسیاری از ولایت کجرات تا آرد

تاریخ فرشته

نمودند و پیشکش شاه چون نوشته را به جالوار بر سید اتفاق امر این پیشینیا حقوق سابق احمد شاه را با کلبه از خاک
ساخته فرصت نسبت شمره و در نهایت استعداد متوجه کجرات کش و در جنب ابی تاراج تقصیر شمره سلطان
احمد شاه مقدمات جالوار را بوقت دیگر انداخت و با و به و گو که خود تا حوالی تپه سینا نیز آید و اینجا انجمن نزول
کرد این دو ملک حماد الملک سمرقندی را با لشکر جنگجوی بمقابل و مقابل پوشتکشاه روانه ساخت و برادر
خود خود لطیف خان را به تانگی نظام الملک برداخته ملک و احمد سرکچی و امرای دیگر تعیین فرمود و پوشتکشاه
چون چشمش از جنگ لشکر کجرات در زمان سفر شاه ترسیده بود عنان توجه بصوب کجرات جمیده تا دماز بسج
توقف نمود و شکر ملک و احمد سرکچی و غیره که بوسه و سوس فسانی و خضرات شیطانی یا غی شده بودند روی بگریز نهادند
و شمراده لطیف خان و نظام الملک و بنال ایشان کرده در منزل اول احوال و احوال ایشان را متصرف شدند
و در آن شهر ملک و احمد سرکچی تا چار شده برگشتند و جنگ کرده شکست یافتند و در ایامی دیگر آنکه ملک از احوال
ایشان تبک آمده شیخون بزود بمقصود رسید و جمعی با یکدیگر دادند و در راه کربال کربخت و احمد شاه بعد از مراجعت
ارجمند و وضع گزیده بمقر اقبال و مقصد فرمود و چون ترفیع که کرنا ل و استحکام آن بسیار شنیده بود
در ای اطراف تا آن زمان بسیج یک از حکام مسلمانان را اطاعت نموده بود و در سبب و دشمنان ناچیز
تفرج و کوشمال رای کرنا ل بدانصوب منصف فرمود و بعد از آنکه کجستان ایجاد آمد رای کرنا ل با لشکر بسیار
در چند موضع سر راه بر او گرفت و در هر کسرت مقابل سیلاب تند و نقش میزنند پس نشست تا قبله اول
که در این وقت بچو ذکر اشتهار دارد و در آمده متخص کشت و سپاه اسلام بیای قلعه آمده چون کار بر طغیان تنگست
رای بجز پیش آمده بار سال تحف و هدایا و قبول بلج و خراج هر ساله سلطانرا از خود راضی ساخت و وی در راه
سید ابوالنجر و سید ابوالقاسم را که از امرای صاحب وجود بودند برای تحصیل مال مقرری در آن سرحد نگاه داشته با بجز
مراجعت نمود و در آشنای راه تجانه سید یوراک با صاف زیور و نقوش آراسته بود از بیخ و بن کسند و امثال بیقیاس
متصرف شد و بسیار از مستحقین کجرات را از غنایم بهره مند گردانید و در پیمان سال خبند مال ملک تحفه را که اقطاع
است بنکر یافته بود خطاب تاج الملک داده با سپاه خیرخواه قصد عزای کناره جالی و جاشی کجرات مقرر کرد و او

سلطان احمد شاه کجراتی

۳۵۳

مجلس صوم

۸۱۹

در قتل و جهاد بیدنیان و ایل ساقق متمروران و یاغیان سعی جمیل بجهت نیم رسانیده باز خیزیه و سبب برگردن ایشان بنهاد
 و بسیار بر برفقه اسلام در آورد و ممالک کجرات را بنوعی ضبط نمود که کس نام کراس و مواس نشنود و در شش و هشتاد و نه
 سلطان احمد شاه بفرمان غنای و جهاد و تاناکور سواری فرمود و در عین علی مسافت متخص احوال معاینه نمود و متعجب اخبار
 مسکن اسنام کشته بر جا که نشان یاقی رقی و ازیخ دین بر انداختی و غنایم بسیار گرفت و چون بنا کرد رسید و محاصر کرده
 و در تسخیر آن کوشید و حضرت خان والی و بی عازم انصوب شده و قتی که بموضع تنگ رسید احمد شاه از آنجا برخاست
 و از حوالی مالوه گذشته با احمد آباد معاودت نمود و بنا بر آنکه کجایی والی آسیر ملک نصیه و سلطان به شکست حاکم مالوه بقدم
 غنا و خطه سلطه انور و نذر بار بر رسم میزدند و انواع مزاحمت میرسانیدند سلطان احمد در تنه احدی و عیشین و نمازات
 به پنجانب نهضت فرمود و بنور بقصد رسید و بود که فوجی بزرگت بر سر قلعه قبول که در سرته کجرات و وکن و خانگیس
 واقع است نامزد نمود و بعد از آنکه خودش بجوالی نذر بار رسید ملک نصیر که بخته با سیر رفت و چون انجمت که بقلعه قبول
 شتافت بود ندرای انجار و لاسا کرده با تحف و هدایا بیایوس سلطان آوردند و موسم برسات نیز رسید و بود سلطان خوش
 که با احمد آباد شتاب در این اثنا سرعان باد پای نذر بار آمد و خبر رسانیدند که راجه اید و سپینا نیز و مندل و نادر و عرایغ
 پی در پی فرستاده سلطان به شکست را کجرات طلبیده اند و مقارن این حال شتر سواری از خطه ناکور در عرصه نذر و نذر بنا
 رسید و عریضه جیرد خان بن شمس خان دذانی آورد و مضمون آنکه سلطان به شکست شمار آورد و بدو با بنگت شکر کجرات
 می آید و چون کمان برده که بنده را بان حضرت صفای عقیدت نسبت بغیر نوشته که زینداران کجرات عرایض اخلاص بکجرت
 فرستاده مرا طلبیده اند و من عازم کجرات شدم باید که نو نیز فرود مستعد شده بیای که بعد از فتح کجرات ولایت خروا
 بتواذ زانی خواهم داشت چون حضرت قبله و کعبه انده آید و لازم بود که اطلاع دهد سلطان احمد شاه با وجود بارندگی
 کجرت متواتر از آب نریده گذشته بر مندری نزول کرده و بار خنی از شکر جریده شده با بخار در عرض کیفیت بجوالی مهراسه رفت
 و سلطان به شکست از توجه او سر اسیر شده پس سر خاریده بر جناح تعجیل به ارملکت خود روان کردید سلطان احمد شاه
 حجت اجتماع سپاه چند روز در مهراسه مقام کرده که صورت این خبر شنیده سر از حلقه اطاعت بر آورد و در ادای مال مقرری
 ابا نموده تهاون در زید و پای از اندازه خویش بیرون نهاد و ملک نصیر نیز فرصت یافته باب استخلاص قلعه تها لیر از تصرف

۸۲۱

تاریخ و سینه

مقدمه چهارم
۱۰۴

بر آورده ملک افشار کوشید و سلطان بهوشنگ سپهر خود غزنین خان را با جمعی از امرای بدو می فرستاد و سلطان پور فرزند استیسا
 رسانیدند و ملک احمد صاحب صوبه سلطان پور بجلوه و آبرو عین شکایت آمیز بر سر راه درگاه گردانید و سلطان احمد شاه
 از محرابه ملک محمود ترک را با لشکری بزرگ بدختر بفرمود تا به بخارفته بعد از قتل و غارت مال سحر
 گرفت و همچنین محمد ترک و مخلص الملک را که از سروران کلان بودند بتاویب و کوشمال ملک نصیر و غزنین خان مرسله
 ایشان را شامی راه نادر و راتانته از راه انجا پیشکش کردند و چون بجالی سلطان پور رسیدند ملک نصیر به تنهایی پناهند
 و غزنین نادر مجبوظ خود دیده به سیاه محمد ترک جمعی را بملازمست سلطان فرستاد و بعد از آمدن شد بسیار سلطان رقم محمود
 جرایم او کشیده بخلعت و خطاب نصیر نمائی بسیار بخشید و با احمد باورفت و در صفر سال و یکصد و شصت و شش
 و ثانی کجرات بنظام الملک سپرده مکافات را به منزل رجوع باو کرده خود از مسداده بقصد تاویب سلطان بهوشنگ
 بجانب مالوه لشکر آراسته با وجود حرارت هوا و تنگی و قلبی راه کوچ بر کوچ روان گشت و سلطان بهوشنگ با استقبال
 شافت و در راه پایاوه پشت بر دیوار کرده در زمین قلب فرود آمد و پیش روی خود درختان بزرگ بریده خار بند کرده
 سلطان احمد شاه در صحرائی کساده ایستاده چنین مقصد فرمود که سر در میمنه احمد ترک و میره ملک فرید و عماد الملک
 هم قدمی و می فطابکاه عهده دله باشد اتفاقاً روان بهنگام که متوجه جنگا کرده بود عجبورش بر دیواره ملک فرید افتاد
 پناهنده متکا بر اطلب او فرستاد و در خطاب پدرش عماد الملک از زانی ذاشته خواست که همراه گیرد و فرستاده
 بر گشت که ملک فرید تیل بر بدن خود لیده بعد از سامعی خوب آمد سلطان گفت امروز روز جنگ است فرید درین تاخیر
 دست و دست خوابد شیه ملک نه به توفیق با کرده و منوجه جنگت گاه کرده و چون سرد و شاه برابر یکدیگر
 ایستادند و لشکر فاجوش و خردش در آمدند فیلی بفرج سلطان احمد شاه روی خوج ساکنان بهوشنگ نموده سواران
 بهر سو میدویدند غزنین خان و احمد بهوشنگ شاه در خانه کان داده بزخم تیر قبل را بر گردانید پس از هر طرف
 بهادان جنگ بر آمده بر فوج کجراتیان تاخند و اضطراب تمام مردم کجرات راه یافت اما چون بهوشنگ
 فرور جنگ بنورده و بزود صورت قعر روی مینمود در این اثنا ملک فرید نیز و مییدان نهاد هر چند دشمن خود چون
 را تنگ بود و خار بندی نیز کرده بودند راه نیامت آخر الامر شخصی گفت که من را بی میدانم که میتوانم شمار را از عقب

سلطان احمد شاه کجراتی

۳۶۵

سازگار
۸۶۴

فوج عظیم در آورم ملک فرید خوشحال شسته بی توقف قدم در آن راه نهاد و بسنگامی که برود شکر هم آمیخته غالب از مغلوب تمیز نمیکردید ملک فرید از عقب سلطان بهوشنگک ظایر شده بی تخاصی تاخت و سلطان بهوشنگک هم درین وقت حرب معب نموده چون بخت یاری نکرد و کار از دست رفت عنان از معرکه حمیده راه مند و پیش گرفت سلطان احمد شاه مظفر و فیروز از نکت تعاقب کرده فرود آمد و لشکریان کجرات که تانکت کرده بی و بنال کرده بودند چون سلطان بهوشنگک جلوی ز میگر بخت عنیت بسیار بدست آوردند و صغیر و کبیر متمول کشته و خیر با بر داشتند و اشجار مثمر و غیر مثمر که در حوالی مند و بود بریده در خسروانی و قیقه فرو نگذاشتند و چون موسم برسات رسیده بود احمد شاه عازم مراجعت شد و ولایت چنایر و نادره را که بر سر راه بود مالیده بگذشت و بعد از وصول با احمد آبا و جشمنای بی در پی کرده مستحقین و عطا و سادات را ببلغنای خیر نواخت و از هر که در آن معرکه از نکت ترودی واقع شده بود اورا ببنای و القات خسروانی بسیار بخنده خطا بها از زانی دست و در او خوش بین سال سلطان احمد شاه حصار سوگنده را عمارت کرده مسجد ساخت و بطرف اندر روان روان شده باز تاخت و تاراج ماله حاکم فرمود و ایچیان سلطان بهوشنگک آمد چون طالب صلح کردید سلطان احمد اجابت کرد و وقت مراجعت ولایت چنایر را خارت کرده و دست نهشت و عشرین و ثمانایه پای عنیت در کاب سعادت آورده بقصدت خیر چنایر به نظر شافت و بعد وصول مقصد مجامعه پرداخت و چون راجه انجا بجز مسکت قیام نمود سلطان احمد شاه پیشکش کرده مالیات بر سال برقرار کرد بدار الملکت رفت و بنا بر آنکه سلطان بهوشنگک باز غایبانه بسنجان موحش تربیت سرای خاطر را بنهار ملال نگذاشت سلطان احمد شاه دست نهشت و عشرین و ثمانایه با سپاه حضرت سمره بر ولایت ماله لشکر کشیده بجای فله مند و رسبد و بجانب دروازه سار کپور ترول اجلال فرمود و بقدر امکان سعی در محاصره کرده مور پسل را بر امر قننت کرد و چون خاطر سلطان بهوشنگک از امر استحکام انحصار جنگ و میخواست کاری بکنند که انحصاریت را سالهای فراوان از و باز گویند پس تنگناه را بسکی ازارگان دولت خود که بود معتدل و مزید تهور و شجاعت موصوف بود سپرده خود با ششزار سوار مختفانی کرین از دروازه ناگور بر آمده متوجه صاحب کمر شد که فیلان است خوب بدست آمده و کتق و چون به نیروی مردی خویش بجا بگردنت و بدان تفصیل که در محل خود ثبت افتاده فیلان قوی بیگل گرفته بدیانت

تاریخ مرسته

سین ماه بازگشت و در دهان دارالملکت منتهی گردید و علمای کبریا که از افراسیاب و دامه شاه و یانگ تو خستند سلطان احمد شاه که بر سوار
سلطان بوشنگ مطلع بود از علمای کبریا که از افراسیاب و دامه شاه مالی نواختن استغفار نمود خد متکبران حقیقت حال
بناظر آورده آنچه بود عرض داشتند سلطان احمد شاه ازین معنی تعجب بسیار نمود و گفت با چنین حصار چه توان کرد
که با وجود چنین سپاه که از اطراف گرفته شده اند از برآمدن بمملکت میگذارد دور دست رفته بعد از شش ماه بازگشته باز
پس قطع نظر از تسخیر قلع کرده میان ولایت مالوه در آمد چند ای بسیار بان ناحیه رسانید و چند خاکست میان او و سلطان
بوشنگ منتهی گردید غالب آمد و کجرات معاوضت کرد و استادی ملا احمد بر تاریخ الفی این حکایت را چنین رقم
غالبه صحت گردانید که در سنه خمس و عشرین و ثمانیایه سلطان بوشنگ در لباس سوداگران بجا خبر رفت و سلطان
احمد شاه خبر رسید که سلطان بوشنگ در قسنت که در دیار مالوه بجا می رفته و ناپیدا است و امر او سرداران سپاه
ولایت او را در میان خود منقسم نموده متصرف شده اند بنا بر آن کججهای متواتر از کجرات متوجه مالوه شدند و قلع میرزا
که از محاکات مالوه است بصلح گرفته پای قلعه منتهی آمد و چون امر با تمام مخالفت پیش آمدند بجا صره مشغول شده لشکر
بناخت اطراف مالوه فرستاده از معمولی اثری نگذاشته چون بر سات رسید و دانست که فتح آن باسانی بلکه مطلقاً
میراوست کوچ کرده با چنین شناخت و مملکت را با سپاهیان قسمت کرده محصول را متصرف شد و از کجرات سپاه
قلعه کشالی از بنجینق و ارا به و غیره طلب نمود و بعد از آنکه ملک مقترب که توان از احمد آباد آمده آنچه طلب شد
آورد و سلطان بار دیگر پای قلعه منتهی و ملک مقترب را بصنبط راه تارا پور مامور ساخته خود در لوازم محاکات
تعمیر کرد در وقت خیز معاوضت سلطان بوشنگ شایع شده سلطان احمد شاه امرای خود را که بکر قن
پکنات مشغول بودند بجهت کجرات سبغ کرد و باین قرار که بر پنج سابق در میان ولایت مقام کرده جهات ارا به
متصرف شود از منتهی روانه سارنگپور شد و سلطان بوشنگ بر اراده او واقف گشته از راه دیگر خود را بجا
سارنگپور کشید و از راه بکرده غار سولان نزد سلطان کجرات فرستاده چندان تملق و الحاح نمود که چون برود
سارنگپور رسید از خرنندق و خار بند و شب بیدری متقاعد شد و در همان شب که شب دوازدهم محرم است
و عشرین و ثمانیایه باشد سلطان بوشنگ بر اراده او ششون برده بسیاری از کجراتیان که غافل بودند کشته

۱۰۴

۱۰۴

بجای

سلطان احمد شاہ کجراتی

۷۳۳

معارف جامعہ

بقیۃ السیف متفرق گشتند سلطان احمد شاہ بیدار شدہ درود لہجہ غیر از ملک جو نار کا بدار و در انجا متعین فرید
 و اسپان چوکی کہ حاضر بودند بر یکی خود سوار شد و بردگیری ملک جو نار سوار کرده رو بصرہ نهاد و دور کوشش ایستاد
 بعد از ساعتی ملک جو نار بارود فرستادہ تا تقصیر احوال نماید ملک جو نار چون بارود در آمد دید کہ ملک متعین
 و ملک فرید با مردم خود مستعد شدہ روی بدو لہجہ دارند و اورا دید خبر سلطان پرسیدند ملک جو نار
 حقیقت حال بیان کرد و ہر دورا، سمرہ گرفتہ بخدمت سلطان آورد و چون سلطان برہنہ بود ملک بجزئی
 سلاح خود را سلطان پوشانیدہ رخصت جنگ طلبید و سلطان فرمود ساعتی تحمل کنید کہ سپیدہ صبح
 ظاهر شود و ملک جو نار باز بارود فرستاد تا تقصیر نماید کہ سلطان ہوشنگ کجا ایستادہ و پوچھا
 مشول است خبر آورد کہ شکر بھارت مشول اند و سلطان ہوشنگ با اسپان و فیلان خاصہ ہمدرد
 از سپاہیان در فلان موضع در کنار اردو ایستادہ تفرج میکند سلطان احمد شاہ مقارن طلوع صبح کہ
 فی الحقیقت صبح اقبال بود با یکہر از سوار بدفع سلطان ہوشنگ متوجہ گردید و چون نزدیک شد سلطان
 از قرینہ و قیاس اورا شناختہ استقبال نمود و جسکی عظیم شدہ برود سردار بنفس خود چندان کوشش
 کردند کہ برود رخمند گشتند و درین اثنا فیلبانان کجراتی کہ بر فیلبان سوار بودہ گرفتار شدہ بودند صاحب خود
 شناختہ با اتفاق یکدیگر فیلان را بر سپاہیان ہوشنگ برانگیختہ سلطان ہوشنگ طاقت نیاوردہ بجلد
 سارنگپور گریخت و آنچہ از اردوی کجراتیان بھارت برودہ بودند باز بدست ایشان افتاد و ہفت فیلبانی
 بابت جا بگر نیز اضا و شکست احمد شاہ گشت و چون او بجا حصرہ سارنگپور قیام نمودہ بتکث آمد و بقصد
 معاودت از انجا برخاست و سلطان ہوشنگ فرجہ عظیم دانستہ از حصار سارنگپور درآمد و تعاقب لشکر
 سلطان احمد نمودہ در قتل و غارت فقیر نمود و سلطان احمد درین گریست نیز مظفر گشتہ جنگی در غایت متوجہ
 و چار ہزار و نمصد نفر از مالویان کشتہ شدہ سلطان ہوشنگ بار و یکہر بھار سارنگپور درآمد و باز چیل
 از فیلان جا بگر کہ سلطان ہوشنگ با تہا معلق خاطر بسیار داشت و جنب فیلان کجراتی حبس شد
 و بعد از انکہ معضی الگرام با احمد آباد خسر امید و شیخ احمد کہنور اکہ بشارت این فتوحات دادہ بود اقرار و احترام

بسیار فرمودہ کجرتیا نرا نسبت با پنجاب اعتقاد و اخلاص جنس از اندازہ بہر سید و اندانکہ لشکر کجرات دوران محنت بسیار کشیدہ بودند چند سال با استراحت مشغول گشتند و در سنہ سبع و عشرین و ثمانیہ در کاب شہنشاہ صاحب اقبال خود متوجہ ایدر کردیدند و سلطان احمد شاہ بر کنار نھ صابر متی بھری طرح کردہ موسوم با حمد نکر حنت و قلعه در جنب آن بنا شد و افواج نہایت ولایات احمد و فرستادہ تا آتش در تر و خشک زدہ حوشتند و ہر کہ بدست افتادہ اورا گشتند و در آخر سلطان احمد از احمد نکر کوچ کردہ با خیل چشم در ولایت ایدر و در خارج قلعه کہ سلطان مظفر شاہ گرفتہ بود و یکروز سنہ قلعه از آن مملکت گرفتہ و پونجا را می انجا کر بختہ کہو جب انکر پناہ آورد و سلطان بکشتہ با حمد نکر رفت و در سال دیگر کہ ٹٹین و ثمانیہ باشد قلعه و شہر تمام پذیرفتہ بارغان بختہ بھرب و تخیر ولایت ایدر منطف ساختہ و پونجا را می اندوختہ آبا و احب اورا صرف کردہ سوار و پیادہ بسیا بہر سمانیدہ و بقدر امکان دست و پا زدہ بیجان از مملکت موروثی بیرون رفت و ہر کارہ اورا کردہ ولایت خود کشتہ حرکت اندہ بوجی مینود تا انکہ روز جسم ماہ جمادی الاول سنہ احدی و ٹٹین و ثمانیہ جمعی از لشکر بان بجات جمعی کہ باورون علف بدامن کوہ ایدر میرفتند و رقتہ بود پونجا فرصت یافتہ برایشان حملہ آورد و بعد از جنگ باقتہ مراجعت کرد لیکن یکی از فیلان بزرگ نامی کجرتیان را بدست آوردہ سمرہ میرد کجرتیان از بردن فیل خیر یافتہ اورا تعاقب نمودہ در تنگی کوہ باور رسیدند چون راہ یکی بود پونجا بخت اینتا وہ کجرتیا نرا بازداشتہ ادا فیلبان کہ بغایت مردانہ بود چون دید کہ از عقب لگت رسید و فرصت بہت حلال نمکی منظور داشتہ فیل را بر پونجا دو ایندہ واسپ اورم کردہ از کوہ بزیر افتادہ با اسپ ہلاک شد فیلبان بی انگ کسی برین امر مطلع شود فیل را ہر لشکر کجرتیان آورد و مردم ایدر شکست خوردہ پریشان حال بجای خود رفتند و برودہ او پذیرد حنتند و روز دیگر کسی را بر بالین پونجا گذر افتادہ اورا بساخت و سرش را از تن جدا کردہ نزد احمد شاہ آورد و از جنبت تھن حال مردم را بنظارہ سر طلبیدہ سپیکس اورا ساخت تا انکہ شخصی روزی نوکر پونجا بودہ بعد از آن سالہا در ادوی کجرتیا ن نوکری مسیگر پیدا شدہ چون چشمش بر سر پونجا افتاد بناخت و بنا بر انکہ نمکت او خوردہ بود بخت سر را سجدہ کرد و بعد از آن بعرض احمد شاہ رسانید کہ سر پونجا است سلطانرا و فاداری او پسند آمدہ اورا تربیت نمودہ بزرگ ساخت

سلطان احمد شاہ کجراتی

۳۵۹

مقالہ چہارم -
۸۵۳

ہیت مہاش غافل از اخلاص و کار سازی او کہ ہرہ منہ کند ماقت ترا خلاص و سلطان یوز
متوجہ ایدر شد و افواج فرستادہ بخرابی مواضع انولایت و بجا کمر حکم فرمود و چیرا د پسر پو سجا کہ نایب مناسب
پدر کشتہ عاکم قبیلہ خود شدہ بود متعہد باج و خراج کردید و قرار داد کہ ہر سال تہ لکت تکہ لقرہ داخل حصار نہ ستم
و احمد شاہ صفیر الملکت را در احمد کمر گذاشتہ و ولایت کنگوارہ را مالیدہ و تاراج کردہ با احمد آبا و رفت و در
اثنی و ثلثین و ثمانیہ سلطان احمد شاہ باز لشکر بایر کشید و در ششم ماہ صفر ہجرت سال یکی از قلاع معتبر ایدر
ساختہ بقلعہ مرآمد و مراسم شکر سجا آوردہ مسجد جامع بنا کردہ با احمد آبا و تشریف برد و در ثلاثہ و ثلثین و ثمانیہ
راجہ کانا و راجہ جالوارہ چون دانست کہ سلطان کار ایدر ساخت و باز میزاران دیگر می چہ صلاح خود در جلای وطن
دیدہ با اسباب و اموال راہ فرار پیش گرفت و این خبر با احمد آبا و رسیدہ فوجی بتعاقب او روان کھیویدہ کانا
افغان و خیزان خود را بولایت آسیر و ہر ماہ پور رسانید و دو فیل لکات مغلوک پیشکش نصیر خان نمود و انو با تظلماً
قراچی پادشاگان دکن حقوق تربیت سلطان کجرات بقوق مبدل ساختہ اورا در ولایت خود جای داد و بعد از
چند روز کانا با سقواب نصیر خان و سفارش نامہ او نزد سلطان احمد شاہ ہمہی رفتہ التماس عانت نمود او بر خنے
از لشکر بدو اوقین کردہ تا بر خنی از مواضع نند بار و سلطان پور تاحت و تاراج نمودند سلطان احمد شاہ پسر بزرگ
محمد خان را بجهت تدارک آن ہمہ با مقرب الملکت سر لشکر دو دیگر سرداران بزرگت مثل سید ابو النجیر و سید ابوالعالم
و سید عالم و اقهار الملکت بندر بار فرستاد و خلعت کردہ بر لشکر دکن طفر یافت چنانچہ جمعی کثیر از و کنیان
قتیل و اسیر شدہ بقیتہ السیف بدولتا باد کر بختند و چون این خبر بسلطان احمد ہمہی رسید پسر بزرگت خود شہزادہ
علاء الدین و فرزند میانی خود مشہور بجان جبار را بجنکت شاہزادہ فرستاد و قدر خان دکنی را کہ از امرای مجتہد
دکن بود سپہسالار کردہ سر انجام مہام سپاہ بوی مفوظ کشت و شاہزادہ علاء الدین بصلاح دید قدر خان بوج
متواتر در طلب سر قلمہ دولتا باد تزلزل نمودہ دین منزل نصیر خان کہ پدر زن شہزادہ میشد با اتفاق راجہ کانا و راجہ
جالوارہ بارووی دکنیان پیوستند و ایشانرا استظہار تمام حاصل آمدہ و چند منزل پیش شدند و در سر کبھاجی کنت
خج شہزادہ محمد خان با ایشان رسیدہ پیش حرب و قتال اشتغال یافت و در اثنای کار زرد ملک مقرب قدر خان

۸۵۲

۸۳۳

برود و سه سالار بحسب اتفاق بهیم در او بختند و قدر خان از پشت مرکب بر خاک نزلت افتاد و محاذی آن ملک
 اقتدار الملک محمول آورده اخرج خاصه شهنشاه را در رسم شکنه فیضان بزرگ را غنیمت گرفت و شاهزاده دکن
 جشن از آن بر ثبات قدم قادر گشته بجانب دولت آباد کر سخت و نصیر خان و کانا در کلذ که در ولایت خاندیس است
 پناه بردند و محمد خان شکر ذوالجلال بتقدیم رسانیده ولایت خود را بجهت نمود و در بین سال قطب نام شخصی که
 از جانب کجراتیان حاکم بسزیره همایم بود فوت شد و احمد شاه دکنی که همیشه در فکر غلانی شکست سابق بود در وقت
 فرصت داشتند حسن عرت الخاطب بملک التجار را فرستاد و بسی او ولایت مسترد کنیان گشت و
 سلطان احمد شاه کجراتی در مقام استخلاص و منتزاع گردید و لبر که ملک خود ظفر خان را با تانگی افتخار الملک
 بدان خدمت مامور گردانید و مخلص الملک کو توال بندر دیو نوشت که چهارات نماید در استعداده ساخته متوجه
 ملازمت ظفر خان گردند و مخلص الملک بتجلیل بر همه تمام تر بفرده سلسله چهار از خورد و بزرگ از بندر دیو
 بندر که بود و خطه کنایت سامان موده قریب ولایت همایم بظفر خان پیوست ظفر خان با اتفاق چنان صلاح دید
 که چهارات از راه دریای شده خود از شکلی متوجه کرد و چون برین پنج بخت تمانه که در اینجا نیز تمانه کنسایان
 بود رسیده شهنشاه اقتدار الملک سر لشکر را با ملک سحر اب سلطانی بیشتر از خورد و راه ساخت کو توال
 در آن بلده متخص گشته امرای مذکور محاصره کردند محاذی آن چهارات نیز از دریای رسیده راه مسدود ساختند و
 روز جنگت قایم بود و بعد از آنکه ظفر خان هم از غضب یابید حاکم تمانه از قلعه بر آمده و مردی و مردانکی داد از آنجا
 که کسی بمدد او نرسید ناچار گشته سپهر عجز انداخت و راه فرار پیش گرفت شهنشاه بصلاح امر فوجی در تمانه
 عازم همایم گردید ملک التجار در خان بزرگ بریده ساحل همایم را غارت گشت کرد و چون فوج کجرات رسید از جا
 بر آمده صفوف جنگت آراست و نایره قتال بفلک اشیر رسید و از بعد از طلوع طلوع صبح تا هنگام غروب
 آفتاب جهاتاب دلاوران طرفین در محاربت سعی نمودند و از جانبین تهمتان و بهادران نامی گشته گشته
 از خون یکدیگر بساط زمین بر روی زمین کشیدند در این اثنا همای ظفر بر چتر ظفر خان مسکن ساخته ملک
 شکست خورده در یکی از جزایر جهان خطه در آمده در استحکام کوشید و چون چهارات از راه دریای رسیده سپاه کجرات

سلطان احمد شاہ لہجہ

۳۷۱

مقالہ چہارم
۱۵۳

برو سحر فرود گرفت ملک التجار عیضہ سلطان احمد شاہ بہمنی فرستاد و آمد و خواست سلطان احمد شاہ بہمنی
 و شمت رنجیر فیل ہمسراہ سپہ کو چاکت خود محمد خان کردہ خواجہ جہان وزیر را صاحب خستیا ران لشکر ساختہ
 روانہ نمود و چون لشکر و کن نزد یک ہمایم رسید ملک التجار از ضیق محاصرہ بیرون آمدہ بخدمت شاہنشاہ خود
 مشرف کردید و بعد از کت و شنید ورود بدل را بہا بر آن قرار گرفت کہ اول سعی در استخلاص خطہ تہانہ باید نمود
 و بدین قرار داد موشہ تہانہ کشند و شاہنشاہ ظفر خان نیز مستعد شدہ کہ بمکت مہرم انجا روان کت و در تہانہ
 تلاقی فریقین واقع شدہ اقل روز تا وقت غروب بروہ لشکر تہانہ کردند و عاقبت شکست بر لشکر و کن افتاد
 ملک التجار بقصبہ جاکنہ و شہزادہ بدہ لٹا با ذرقندہ ظفر خان بخت و نصرت بجزیرہ ہمایم در آمدہ بعضی
 از عمالان ملک التجار را کہ براہ دریا کرختیہ بودند جہازات فرستادہ کہ قمار ساخت و اقسام اقمشہ و زر سرخ و دیگر فہام
 چند شتی بگروہ بخدمت پروردگار فرستادہ تمام ولایت ہمایم و تہانہ را متصرف آوردہ میان امرا و سران بنا
 قیمت کردہ و درین سال خبر رسید کہ فتح عثمان بن سلطان ظفر شاہ کجراتی کہ ملازم سلطان مبارکشادہ دہلوی بود
 در تہانہ امیر شیخ علی والی کابن کشتہ شد و سلطان کجرات لو از مہم غزا و زیارت غایبانہ منقہ ہم رسانید بہت
 ترویج روح او نمود و امیر شیخ بفقرا و مساکین واصل کرد و ایند سلطان در تہانہ منس و ثلثین نامایہ
 شہزادہ محمد خان کہ در خست کجرت نشستہ بود اور اجمت حافظ کجرات بچنان مقررہ داشتہ خود بچان
 چنانی رمت و سلطان احمد شاہ دکنی بچمت کینہ فوستن سامان لشکر کردہ بطرف بکلانہ کہ نزدیک تہانہ
 آمد و راجہ انجا کہ مالکدار پادشاہ کجرات بود مستخص شدہ ولایت بان تمام بناراج رمت شہزادہ محمد خان پادشاہ
 نوشت کہ بندہ از ملازمت محروم است و بواسطہ طول ایام سفر نوکران و خوانین بچانہای خود فرستند و جبہ ان
 جمعیت درین حدود نیست و سموع مشہود کہ سلطان احمد بہمنی بولایت بکلانہ آمدہ و ارادہ این صوبہ دار چنان
 ابن عیضہ سلطان احمد شاہ رسید محاصرہ جینا نیر بوقت دگر حوالہ نمودہ متوجہ ناوٹ سند و اندیا رشتہ
 تاراج نمودہ بکوچ متواتر در قصبہ ندر بار نزول نمود و شہزادہ محمد خان د امرای سرحد شرف خدمت دریافتند
 حشا دیہا کردند و ہم در انجا جا سوسان خبر آوردند کہ سلطان احمد بہمنی کہ در پای قلعہ بیول نشستہ بود چون بر قدم

۹۳۲

تاریخ فرشته

سلطان اطلاع یافت جمعی را در سرحد خود گذاشته بدارالملکت خود مرجهت نمود سلطان کهرات که از دکنیان
ملاحظه تمام داشت مستعجلاً و مسرود گردید و بجانب احمدآباد برکشت و کجک متواتر از آب پنی بگذشت باز خبر
که سلطان احمد بهمنی برکشته قلعه بیول را محاصره کرده ملک سعادت سلطانی حاکم قلعه در جان سپاری تقصیر
نیکه سلطان رسولی مشهور با سمیل افغنی برسالت تر و سلطان دکن فرستاد و پیغام داد که اگر این قلعه را باز
گذارند و متعرض ساکنان آنجا نشوند برآیند در قواعد دوستی خلل راه نخواهد یافت و بنای مودت استحکام خواهد
پذیرفت سلطان احمد دکنی در نیاب با امرا و وزرا مشورت نمود ایشان از آنجا که سرکشی این مردم و کین
بهمه یکر زبان و یکدل گشته گفته که آب و غذای قلعه کم است تا رسیدن کوکمت مستخرمیتوان ساخت ایچی کنکاش
کنسیان بخاطر آورده بصاحب خود نوشت و او بجزیره شنیدن این خبر از آب پنی برکشته تعجیل روانه شد و سلطانی
دکن برین کیفیت واقف گردیده پاچار از اجلعت و انعام بسیار سرگرم ساخته گفت کوکمت بقلعه میرسد اگر
اشتباقی با ختی که دست اهل برامس مراد رسد بشا چندان انعام بپسم کپی نیاز شود چون لحنی از شب بگذرد
پایگان خود را بدامن قلعه رسانند دست راسته در پناه سنگها بر دیوار قلعه برآمده خود را درون گرفته و میخواستند
که دروازه کشاده مردم دکن را بدون آوردن که ملک سعادت سلطانی حاضر شده اکثر انجماعت را بقتل آورده
بقیة السیف خود را از دیوار قلعه انداخته بلاکت شدند و باین گفتا کرده دروازه کشود و بر مورحسلی که محاذی دروازه
شون آورده چون بخواب بودند اکثر ارجس روح و پریشان گردانید و درین محل که سلطان کهرات بسیار نزدیک
سلطان دکن از پانی قلعه برخاسته استقبال نمود و امرا و سردان لشکر خود را طلبیده گفت چون چند مرتبه لشکر کهرات
بر لشکر دکن غالب گشته و مهایم متصرف شده اگر در غیرتبه از من زبونی و سستی ظاهر شود ملک دکن از دست خواهد
پس نویه صفوف نموده معرکه قتال برآست و سلطان کهرات تیر و جبار آراسته بمقابل آمد و حرب ضعب اتفاق
افتاد و در خان که از امرای معتبر دکن بود میدان آمده مبارزت خواست عضدالملکت بمقابل آمده هر دو سردار در
جبهه دو تختند از در خان مغلوب گشته گرفتار گردید و آنگاه هر دو لشکر بر هم ریخته داد مردی دادند چون روز باختر رسید
بازگشت زده بر یکت بلشکر خود آورده چون از سپاه دکن مردم بسیار تلف شده بودند سلطان احمد بهمنی از

ملطان احمد شاہ کھراتی

۳۷۳۰

مقالہ چہارم
۱۲۳

اضطرار کوچ کر کے بکات خوردت و سلطان قلعہ میول رفتہ ملک سعادت را نوازش فرمود و کردی را در آنجا گذار
 بچوب پھانیر را ہی کشت و تعمیر قلعہ کر کے ناووت راناخت و تاراج نموده عین المملکت را در انصوب نگاہداشت
 و خود از راه سلطانپور و نذر بار با احمد آباد رفت و بعد از چند روز دختر را ہی ہمایم را در سلکت از دو بیچ شخرا ده
 قمع خان کشید و در سراج التواریخ دکن قصہ محاصرہ را بنوعی دیگر بیان کرده چنانچہ قلم در میان طبقہ دکن مقصدی بیان
 آن شد و بخاطر مولف اینجکایت مقرر شد کہ مورخ دکن این قصہ را و اشکافہ نوشت و آنچه مورخین کھرات نوشتہ نہ
 بصحت اقرب است و اللہ اعلم بحقیقت الاحوال و سلطان احمد شاہ در سنہ ست و ثلثین و ثمانیہ بجانب
 ناکور و میوات رفت و تحت چون بدو نکر پور رسید و از زمینداران آنجا پیشکش بسیار گرفتہ ولایت کیوارہ و
 کہ قلعہ ہرانا مور کل داشت و در قلعہ جیٹور میبود بقدر مقدور خراب و ویران ساخت و چون بولایت میوات
 ولعہ آمد باز با بلاد و ولایتی رفت و از ریایان انحدہ و باج و خراج گرفت و فیروز خان بن شمس خان دنداسنے
 کہ برادر زادہ سلطان مظفر مشید و حکومت ناکور داشت بملازمت آمدہ چند لاک پیشکش آورد و سلطان ہمد را
 با و بخشیدہ نوازش ہا فرمودہ بطرف کھرات سعادت نمود و زیر بسیار مسکینان و محتاجان رسانید و در سنہ
 ست و ثلثین و ثمانیہ سلطان محمود خلجی کہ از نوکران یوشکشاہ بود ببولایت مالوہ مستولی شد و مسود خان بن
 محمود شاہ کہ بچیتہ کھرات آمد و در سنہ اثنی واربعین و ثمانیہ سلطان احمد شاہ اورا تعویذ کردہ بقصد اجلاس او
 بر تخت مند و روانہ مالوہ شد و تا عرض جنگ پور رفتہ بود از آنجا فوجی از مردم مستمد کار دیدہ بطروت خان ہمان
 کہ از چند پری متوجہ شادی آباد مند و بود تعین نمودہ و خابنجان آگاہ شدہ خود را با بیچارہ نزد پسر خود سلطان محمود رسانید
 و سلطان احمد شاہ بمحاصرہ قیام نمود و بسہ روز جمعی از درون و بیرون آمدہ طرح جنگ می انداختند و باز قلعہ میر
 سلطان محمود بعد از مدتی عزیمت بخون نمود و مردم قلعہ احمد شاہ را خیر ساختہ و سلطان محمود بی خیر از آگاہی او
 شب از حصار بیرون آمد و کھراتیان چون مستعد جنگ بودند بین لغزین جنگ عظیم واقع شدہ مردم بسیار
 کشتہ گشت و سلطان محمود قریب بصبح قلعہ مراجعت کرد و سلطان احمد شاہ شخرا ده خود خانرا با چہار سوار
 بسیار کھپور فرستادہ انولایت را متصرف شد و این اشاعر خان ولید سلطان ہوشکنت نیز در چہری خروج کردہ

۱۲۳

۱۲۶

۱۲۲